



## درس‌های امامت در زیارتنامه‌ی

### ابی الفضل العباس علیه السلام

آیت الله شیخ مرتضی فرج پور<sup>۱</sup>

#### چکیده

زیارت‌نامه‌ی حضرت ابی الفضل العباس (ع)، زیارتی معتبر از امام صادق (ع) است و در میان مجموعه زیارت‌نامه‌های امامزادگان، به دلیل اعتبار سندی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این زیارت‌نامه، حاوی آموزه‌هایی دقیق، اشاراتی لطیف و معارفی عمیق است. نویسنده بحث خود را از اهمیت محتوایی زیارت‌نامه‌ها و ضرورت توجه بیشتر از پیش به آنها آغاز نموده است که در شماره‌ی پیشین همین نشریه، بخش نخست این نوشتار، تحت عنوان «درسنامه‌ی زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام»<sup>۲</sup> از نظر گذشت و در آن حقایق در باب توحید بیان گردیده بود و گفتار کنونی نیز به بیان درس‌هایی در باب امامت، برپایه‌ی همان زیارتنامه‌ی گرانسنگ، می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** امام حسین (ع)، ابوالفضل العباس (ع)، زیارت‌نامه‌ی ابی الفضل العباس (ع)، زیارت‌نامه‌ها، کربلا.

۱. آیت الله شیخ مرتضی فرج پور، از شاگردان میرزا آیت الله بروجردی و جمعی دیگر از بزرگان می‌باشند؛ ایشان از امامت پژوهان برجسته و از مصاحبان مرحوم علامه امینی و صاحب تألیفات همچون فهرست موضوعی ملحقات احقاق الحق و... هستند.

۲. رک. صحیفه اهل بیت (ع)، س ۱، ش ۱ (بهار - تابستان ۱۳۹۴)، صص ۷-۳۴.

## فصل اول - شاخص غلو

آیا بیان مطالبی که خارق عادت است، مصداق غلوتلقی می‌شود؟ پاره‌ای از افراد، به محض شنیدن مطالبی که اندکی فراتر از اندیشه‌ی کوتاه بشری باشد، بی‌درنگ و تأمل، به آن مطالب و گوینده‌ی آنها نسبت غلو می‌دهند، مبارزه‌ی با آنها را وظیفه‌ی خود می‌دانند، آنگاه در این راستا دیده می‌بندند و دهان می‌کشایند.

در اینجا چند نکته را باید تذکر داد:

۱. غلوگاهی به این معنا است که ما، مقام و درجه‌ای را برای کسی قائل شویم، مستقل از خدا و بدون توجه و اذن الهی؛ یعنی آن فرد را - بدون اینکه هر لحظه نیازمند به عنایت و لطف الهی بدانیم - واجد مقام خاصی بپنداریم. در این صورت، نه مقام والا، که کوچک‌ترین رتبه نیز می‌تواند مصداق غلو باشد. مثلاً کسی سرمایه‌ی مالی اندک یا مقامی دنیوی پایین و پست داشته باشد و آن را مستقل از خدا بداند؛ یعنی چنین پندارد که آن را بدون لطف الهی به دست آورده یا بدون لطف الهی می‌تواند ادامه دهد، یا چنین پندارد که خداوند نمی‌تواند آن را از او بگیرد یا بر آن بیفزاید؛ این یکی از مصادیق غلو است که غالباً به نظر نمی‌آید، زیرا مورد آن، سرمایه‌ای است که به نظر ما اندک نماید، غافل از آنکه نزد خدای بزرگ، کم و زیاد تفاوتی ندارد.

۲. گاهی غلو در جایی تصور می‌شود که ما، در مورد اولیای معصوم الهی (پیامبران و امامان) در حدّ اندیشه‌ی کوتاه بشری خود، مقام و رتبه‌ای تصور کنیم، آنگاه همه‌ی دیدگاه‌ها را با همان اندیشه‌ی کوتاه می‌سنجیم و بالاتر از آن را غلو می‌دانیم. این نحوه‌ی برخورد، به حکم عقل سلیم، خطای محض است؛ باید بدانیم و باور کنیم که حجت خدا (پیامبر<sup>(ص)</sup> و امام<sup>(ع)</sup>) بنده‌ی خداست و هر چه دارد - نه فقط در ابتدای امر، بلکه در لحظه لحظه‌ی زندگی خود - به لطف و عنایت الهی دارد. یعنی اگر خداوند، به عدل خود، اراده کند آن نعمت را از حجت خود بگیرد، او مالک آن نتواند بود.

تمام عبارات صحیفه‌ی سجادیه، اعتراف به چنین عبودیتی را نشان می‌دهند. دعای عرفه‌ی سیدالشهدا صلوات الله علیه به بهترین بیان، حالت فقر امام معصوم<sup>(ع)</sup> نسبت به خدای ربّ العالمین را می‌نمایاند. حضرت اباعبدالله<sup>(ع)</sup> در روز عرفه به پهنای صورت اشک می‌ریزد و به درگاه خدایش عرضه می‌دارد که از عدل خداوند به فضل او می‌گریزد: «و عدلک مهلکی و من کل عدلک مهربی».

این یک روی سکه‌ی امامت است؛ اما روی دیگر سکه که مربوط به ما انسان‌های عادی می‌شود، آن است که مقام والای آنها در حدّ درک ما نیست. چون آنها، نه تنها مانند ما نیستند،



بلکه حتی قابل مقایسه‌ی با ما نیستند. امام امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در خطبه‌ای راهگشا می‌فرماید: «لا یقاس بأل محمد من هذه الامة احد»<sup>۱</sup>. پس ضابطه‌ای که عقل نیز می‌پسندد، آن است که مقام اهل بیت<sup>(ع)</sup> را نسبت به کلام خودشان بسنجیم، آن هم کلامی که در مجلسی بدون مانع به بزرگان اصحاب فرموده‌اند، نه آنچه در مجلس تقیه‌ای بیان کرده‌اند که بیانگر قطره‌ای از دریای فضائل آن بزرگواران نباشد.

در حدیث آمده که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با شخصی در مسیری می‌رفتند؛ به جایی رسیدند که مورچه‌های فراوانی در آنجا بود. آن شخص گفت: «سبحان من یحصیه» (منزه است کسی که شمار آنها را می‌داند). حضرت فرمود: چنین مگو، بلکه بگو: جلّ باریه و سبحان بارئها (منزه است آفریننده‌ی این آفریدگان)<sup>۲</sup>. کلام در اینجاست که خداوند می‌تواند تعداد این مورها را به ضعیف‌ترین مخلوق خود بیاموزد، پس تنزیه و تسبیح را باید برای خدایی دانست که خالق آنهاست و این ویژه‌ی خدای ربّ العالمین است.

۳. در قرآن، مواردی از کارهای پیامبران بیان شده که به اذن خداوند، کارهای شگفت می‌کردند، به گونه‌ای که همگان در برابر آن بزرگ مردان، مات و مبهوت می‌ماندند. مانند کارهای حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> که بیماران سخت را شفا می‌داد، از درون خانه‌های مردم خبر می‌داد و حتی در قالب گلی یک پرنده می‌دمید و آن قالب جان می‌گرفت. در تمام این موارد، حضرتش تصریح و تأکید می‌کرد که این کارها به اذن خداوند قادر انجام می‌گیرد.<sup>۳</sup>

گزارش قرآن از کارهای خارق عادت، منحصر به موارد یاد شده نیست؛ به این مضامین که صریح قرآن است، عنایت کنید:

- کارد تیز، گلوی جوان (حضرت اسماعیل<sup>(ع)</sup>) را نمی‌برد.<sup>۴</sup>

- آتش بزرگ و فراگیر، بر پیرمردی که درون آن است (حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup>) اثر نمی‌کند.<sup>۵</sup>

- از دختری بدون ازدواج (حضرت مریم<sup>(س)</sup>) فرزندی (حضرت عیسی<sup>(ع)</sup>) به دنیا می‌آید که در

نخستین لحظات تولد سخن می‌گوید و برپاکدامنی مادر خود گواهی می‌دهد.<sup>۶</sup>

اگر کسی خود را مسلمان بداند و تمام اینها را غلومی پندارد، سخنی با او نداریم؛ اما کسی که اینها را بدون توجیه و تأویل ناروا می‌پذیرد، باید باور کند که همان خدایی که چنین قدرت‌نمایی

۱. الشریف رضی، ابوالحسن علی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲.

۲. التستری، قاضی نورالله، احقاق الحق وملحقاته، ج ۸، ص ۱۰۴ و القندوزی، سلیمان، ینابیع المودة، ص ۷۷.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

۴. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۵. سوره‌ی انبیاء<sup>(ع)</sup>، آیه‌ی ۶۹.

۶. سوره‌ی مریم، آیات ۲۷-۳۱.

کرده، همچنان می‌تواند در دیگر حجت‌های خود (پیامبران یا امامان منصوب منصوص) بار دیگر قدرت کامل و فراگیر خود را نشان دهد.

۴. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>. خداوند. عمل خیر را - منحصرأ - از اهل تقوا می‌پذیرد، یعنی کسانی که خلوص در عمل دارند و کار را مطابق با سنت صحیح انجام می‌دهند. این حقیقت در کلام مفسران راستین قرآن، با توضیح بیشتر بیان شده است، امام معصوم<sup>(ع)</sup> فرمود: «لا یقل مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل». <sup>۲</sup> این حدیث شریف به ما می‌فهماند که ضابطه‌ی در عمل، مَهْر قبول خدایی است که کار برای او انجام شده، نه کوچکی و بزرگی آن به مقیاس بشری. حال می‌پرسیم: وقتی خداوند سبحان کار خیری را از کسی پذیرفت و اراده کرد که به او پاداش‌های معنوی فراوان بدهد، چرا آن اجر و مقام را در حق آن بزرگ، غلو بدانیم؟

اینک می‌پرسیم: آیا نهایت ایثار و گذشت فوق العاده‌ی ابی‌الفضل<sup>(ع)</sup> را که مبتنی بر بصیرت دینی، امام‌شناسی و نصرت امام زمانش بود، قابل تصور است؟ این خصال نیکو همان است که در طول ۱۳۷۰ سال همچنان دیدگان انسان‌های منصف و حتی غیرمسلمان‌ها را خیره کرده است، به آنها درس انسانیت و ضوابط شناخت خط صحیح نبوی از اموی را می‌دهد. عملی که منافقان را - که در لباس هدایت و جانشینی پیامبر پیش آمده‌اند - نه تنها به مردم زمان خود، بلکه حتی به نسل‌های بعد معرفی کرده و همچنان می‌شناساند. در واقع، آن حضرت در طول این زمان دراز - نزدیک به چهارده قرن - همچنان رایت هدایت را در دست دارد و همگان را به آن فرا می‌خواند. آیا قرب و منزلت او و موهبت الهی به حضرتش را می‌توان تصور کرد؟

### فصل دوم - یاری دین، وظیفه‌ی همیشگی انسان‌ها

برای اقامه‌ی توحید، باید دین الهی را یاری کنیم، چرا که سنت الهی چنین نیست که دین خود را با معجزات و امور خارق‌العاده پیش ببرد، مگر در لحظات خاص، نادر و استثنایی. این حقیقت روشن را از چند منظر پی می‌گیریم:

۱. مشرکان در زمان حیات رسول خدا<sup>(ص)</sup> انتظار داشتند که هر امر خارق عادت را که درخواست می‌کنند، حضرتش برایشان انجام دهد. اما خدای متعال به همه‌ی آنها پاسخی محکم داد: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِثَابِتٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>.

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۲. الکلینی، ابوجعفر، الکافی، ج ۲، ص ۷۵.

۳. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۸.

یاری دین خدا و حجت های الهی وظیفه ی همیشگی کسانی است که ادعای ایمان می کنند. به عبارت دیگر، هر فرد "دین باور" باید "دین یاور" نیز باشد، وگرنه در آزمون های دشواری که پیش رو داریم، به نتایج ناخوشایندی می رسیم. آزمون مدعیان ایمان، سنت دیرینه ی الهی است که خود فرمود: «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»<sup>۱</sup>.

در این آزمون مهم، کسانی که دست از یاری دین خدا بردارند، گرفتار "استبدال" می شوند؛ یعنی خداوند، توفیق را از آنها می گیرد - به جرم یاری نکردن دین حق - و این توفیق را به دیگران می دهد. این حقیقت، از آیه ی دیگر قرآن بر می آید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»<sup>۲</sup>. در تفسیر قمی ذیل آیه آمده است: «و ان تتولوا یعنی عن ولاية امیر المؤمنین<sup>ع</sup> یستبدل قوما غیرکم، قال: یدخلهم فی هذا الامر، ثم لا یكونوا امثالکم، فی معاداتهم و خلافهم و ظلمهم لآل رسول الله»<sup>۳</sup>.

۲. یاری نکردن دین حق یعنی "خذلان"؛ کسانی که دین و حجت الله را خذلان کنند، گرفتار خذلان الهی می شوند، یعنی خداوند سبحان در مواضع دشوار، آنها را یاری نمی کند. این کیفر که سخت دشوار است، منحصر به کافران نیست، بلکه مدعیان ایمان را نیز در بر می گیرد. دعای پیامبر در روز غدیر که به بارگاه الهی عرضه داشت: «و اخذل من خذله»؛ در واقع نوعی نفرین بر اهل خذلان است، یعنی کسانی که اهل بیت<sup>ع</sup> را یاری نمی کنند. اینان همواره ممکن است که مشمول چنین خذلانی گردند، همچنان که دعای «وانصر من نصره» بالاترین اجر و پاداش معنوی به یاری کنندگان خاندان نور است.

۳. شهدای کربلا به ویژه حضرت ابی الفضل<sup>ع</sup> در این میان جایگاه ویژه ای دارند. در زیارتنامه های مختلف که از امامان معصوم صلوات الله علیهم صادر شده، به این گونه تعبیرات در مورد شهدای کربلا می خوریم: انصار الله، انصار دین الله، انصار رسول الله، انصار امیر المؤمنین، انصار فاطمة الزهراء، انصار ابی محمد الحسن، انصار ابی عبدالله الحسین<sup>ع</sup>.<sup>۴</sup> این گونه تعبیرها در روایات معتبر، از زبان امامان معصوم علیهم السلام رسیده که کمترین مبالغه و اغراق در آنها راه ندارد.

در بعضی از این زیارات می خوانیم: «طبتم، و طابت الارض التي فيها دفنتم»؛ نه تنها خود شما پاک نهادید، بلکه زمینی که جسم شما را در بر گرفته، از زمین عادی به "خاک پاک" بدل شده و

۱. سوره ی عنکبوت، آیات ۲-۳.

۲. سوره محمد<sup>ص</sup>، آیه ۳۸.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۴. زیارت وارث و دیگر زیارت های مأثوره (رک: ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۷۹، حدیث ۳ و ۲۱).

شرافت و قداست یافته است. در مقام عرض ارادت به این شهدای پاکباز می‌خوانیم: «یا لیتنی کنت معکم فأفوز معکم».

نکته‌ی مهم این است که در میان این شهدا، حضرت ابی الفضل<sup>(ع)</sup> جایگاه ویژه‌ای دارد. خطاب به آن جناب - به تعلیم امام صادق صلوات الله علیه - پس از اشاره به یاری ابی الفضل<sup>(ع)</sup> از دین خدا و حجت‌هایش می‌گوییم: «أعطاک من جنانه أفسحها منزلاً، وأفضلها غرفاً، ورفع ذکرک فی علین، وحشک مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً». این دعاها، هر بار که ادا شود درجه‌ی بالاتری در قیامت به آن جناب داده می‌شود؛ از سوی دیگر درسی در ضرورت و فواید یاری دین خدا و حجت‌های اوست که بار دیگر مرور می‌شود و وظیفه‌ی همیشگی ما را به یادمان می‌آورد.

۴. یاری دین خدا - که لازمه‌ی عبودیت راستین است - در وضعیت‌های مختلف تفاوت دارد. البته در هر حال، اجر و پاداش الهی آن محفوظ است، ولی این قرآن است که به ما تذکر می‌دهد: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلًا أُولَئِكَ أُعْطُوا دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا...»<sup>۱</sup>. دفاع از دین گاهی در برابر منکران است، دفاع مجاهدان صدر اسلام در این مرحله است؛ در اینجا دشمن شمشیر را از رو بسته و آشکارا با دین روبرو می‌شود. اما یک مرحله در دفاع از دین، دفاع از حقیقت دین در برابر تأویل‌های ناروا و تفسیرهای ناجبا است. این مرحله - که دشوارتر از مرحله‌ی نخست است - زمانی روی می‌دهد که دشمنان سوگند خورده‌ی دین، بار دیگر به میدان هجوم به دین بازگردند، اما این بار در سنگر نفاق؛ که شناختن و شناساندن آن به مراتب دشوارتر از شناختن و شناساندن کفر آشکار است. این حقیقت در کلام حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وآله نمایان است که شدت نگرانی حضرتش را نشان می‌دهد: «انی لا اخاف علی امتی مؤمناً ولا مشرکاً ولکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون ویفعل ما تنکرون»<sup>۲</sup>.

پس از این مقدمه می‌گوییم: از نخستین روزهای پس از رحلت پیامبر خطی از الحاد پیش آمد که جامه‌ی دین برتن داشت، آنان مقام والای آسمانی نبوت را در حدّ بشری ساده - بلکه گاهی فرومایه‌تر از یک شخص عادی - ترسیم کردند که (نعوذ بالله) فقط در پی حکومتی دنیوی بوده که سرانجام بدان دست یافت و هر چه پس از رحلت او می‌گذرد، جنگ بر سر تنها میراث، او یعنی قدرت و حکومت است والسلام.

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۹.

۲. رضی، نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷.

۵. بهتر است ادامه ی کلام را با یک آیه و تفسیر آن پی گیریم.

در قرآن می خوانیم: «هُذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ»<sup>۱</sup>. این دو گروه که در مورد خداوند با هم احتجاج می کردند، چه گروه هایی بودند؟ امام صادق صلوات الله علیه به این پرسش پاسخ می دهد به این مضمون که: مَثَلِ این آیه مَثَلِ ما و بنی امیه است. ما به خدا ایمان آوردیم و آنها ایمان نیاوردند.

شگفتا! مگر یزید و پیروانش منکر نماز بودند یا اهل آن نبودند؟ پاسخ این است که اهل نماز بودند، ولی پشت به قبله ی راستین! چگونه؟ این حدیث قدسی را عموم محدثان از کلام خدای تعالی روایت کرده اند: «من اهان لی ولیا فقد ارضدنی بالمحاربة»<sup>۲</sup>.

کوچک ترین اهانت به یک ولیّ خدا - که از روی علم و عمد صورت گیرد - به معنای جنگ با خدا است، چه رسد به جنگ با نواده ی پیامبر؛ نواده ای که همگان اظهار محبت پیامبر به او را بارها و بارها دیده بودند و وصف او را در کلام حضرتش شنیده بودند: «الحسن و الحسین امامان، قاما أو قعدا»<sup>۳</sup>، «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»<sup>۴</sup> و «الحسن و الحسین ریحانتای من الدنیا»<sup>۵</sup>.

اینک به فضایی بنگرید که هزاران تن شمشیر به دست در برابر چنین بزرگ مرد آسمانی بایستند و فرماندهی لشکر شیطان مزورانه و بی شرمانه فریاد بزند: «یا خیل الله اركبی و بالجنة ابشری»<sup>۶</sup>؛ یعنی دست یابی به بهشت را در گرو جنگ با فرزند رسول خدا (ص) و وارث راستین او بداند! انصاف دهید! درگیری با این کفر پنهان دشوارتر است یا تبیین ضلالت بت پرستان دوره ی جاهلی؟ کار به آنجا کشید که پس از غلبه ی لشکر هزاران نفری اموی بر سپاه کوچک آسمانی حسینی - که آن را فتح نمایان خود می دانستند - حاکم پلید اموی، با ادعای جانشینی رسول خدا (ص)! در مجلس عمومی شعرهایی بخواند و بگوید:

لعبت هاشم بالملك فلا      خبر جاء ولا وحی نزل!

و با این همه همچنان به تفسیر اموی از کتاب خدا بپردازد!

۱. سوره ی حج، آیه ی ۱۹.

۲. الکلبینی، الکافی، ج ۱، صص ۳۵۱-۳۵۳.

۳. الصدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱، المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷ و ج ۴۳، ص ۲۷۷.

۴. التستری، احقاق الحق و ملحقاته، ج ۹، صص ۲۲۹-۲۴۱ و ج ۱۰، صص ۵۴۴-۵۹۵.

۵. همان، ج ۱۰، صص ۵۹۵-۶۲۶.

۶. المجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

۶. کار به اینجا تمام نمی‌شود:

اسیرگرفتن دودمان پیامبر و شهر به شهرگرداندن آنها برای نمایاندن آن فتح نمایان! و "خارجی" خواندن آنان در دیار مسلمانان؛ یعنی: معرفی کسانی که در برابر خلیفه‌ی رسول الله! شورش کرده و شایسته‌ی آن استخفاف باشند...

پرده‌ی بعدی این نفاق سال بعد نمایان شد، مردم مدینه در برابر جنایات والی یزید اموی به پا خاستند. یزید، سرمست از قدرت شیطانی، فردی خونریز و حیوان صفت به نام مسلم بن عقبه را (که بعدها مردم به دلیل کشتارهای فراوانش او را مسرف بن عقبه نامیدند) به مدینه فرستاد. او به دستور خلیفه جنایاتی مرتکب شد. از جمله:

- جوی خون در مدینه راه انداخت.

- اسب‌ها را در حرم مطهر نبوی تازاند.

- ناموس مردم مدینه را به مدت سه روز برای لشکریان خود مباح اعلام کرد. هجوم به نوامیس، از کنار مزار مطهر رسول رحمت در درون مسجد النبی (ص) آغاز شد، و به دیگر محله‌های مدینه سرایت کرد که اوج این جنایت در منطقه‌ی "حرّه" بود.

- در راه رفتن به مکه بود که تمام این جنایات را در آن شهر مقدس تکرار کند. ولی در میان راه، اجل او فرارسید؛ در حال احتضار، با خداوند مناجات می‌کرد و این مضمون را در مناجات خود می‌گفت: «خدایا! این خدماتی را که در مدینه انجام داده‌ام، اگر حسابم مثل دیگران باشد، بدبخت خواهم بود»<sup>۱</sup>.

۷. اینک باز گردیم به تبیین امام صادق صلوات الله علیه از نهضت حسینی، که هدف امام حسین (ع) از اقداماتش چیزی جز بازگرداندن توحید و نبوت راستین به میان مردم نبود. شاید همین عوامل، بخشی از معنای حدیث پیامبر باشد که فرمود: «الحسین.... مصباح الهدی و سفينة النجاة»<sup>۲</sup>.

آری. آن حضرت بود که جان داد تا بساط گمراهی، ناخردی، کوردلی، تردید و سرگردانی در امر دین را برچیند و مردم را از آن نجات دهد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة والجهالة والعمی والشک والازیاب الی باب الهدی من الردی»<sup>۳</sup>. ایستادگی در مقابل این همه عوامل سقوط با همراهی یارانی سامان گرفت که امام صادق سلام الله علیه

۱. ابن جوزی، عبدالرحمن، الرد علی المتعصب العنید، ص ۶۱؛ عسکری، مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، ج ۵، صص ۹۰-۹۹.

۲. الصدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰.

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۷۹، حدیث ۲۱، ص ۲۴۲.





درباره ی آنها بدین سان شهادت می دهد: ﴿اشهد انکم انصارالله، كما قال الله عزوجل: وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾؛ «فما ضعفتم وما استكنتم حتى لقيتم الله على سبيل الحق».<sup>۲</sup>

بالاتر از همه، در وصف ابی الفضل العباس از زبان امام صادق سلام الله علیهما می خوانیم: «اشهد انک لم تهن ولم تنکل، و انک مضیت علی بصیرة من امرک، مقتدیا بال صالحین و متبعاً للنبیین».<sup>۳</sup>

این جملات درسی است برای همگان، که در مراحل حساس، فرصت یاری دین را از دست ندهند و در هر مرحله و مقطعی به وظیفه ی الهی خود عمل کنند، تا در مسیر نهضت حسینی گام نهند.

### فصل سوم - عبودیت، تحقق توحید

تحقق توحید در عبودیت و تحقق عبودیت در اطاعت فرمان الهی است. قرآن در همه جا، ایمان را در کنار عمل صالح مطرح می کند و مردم را به آن دو امر - توأمان - فرا می خواند. البته در روایات، ایمان را به سه جزء تقسیم کرده اند: باور قلبی، اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح.<sup>۴</sup> ولی جزء سوم (عمل صالح) به قدری اهمیت دارد که بطور مستقل بر آن تأکید می شود.

اهمیت این عنصر تا آنجا است که می تواند ایمان قلبی را تحت الشعاع قرار دهد؛ قرآن می فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.<sup>۵</sup> بلکه بالاتر از آن، یعنی تداوم عمل زشت بر مبنای علم و عمل، می تواند تمام ایمان را از انسان بگیرد و کار انسان را به تکذیب آیات الهی بکشاند: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَالَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾.<sup>۶</sup>

حال که نقش عمل صالح در تحقق توحید بطور مجمل روشن شد، نظری می افکنیم که وضع مسلمانان در صدر اسلام چگونه بود؟ واقعیت این است که ریشه های اندیشه های جاهلی در دل هایی - که به تعبیر قرآن ایمان درون آنها وارد نشده بود<sup>۷</sup> - پس از رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله میوه هایی بس تلخ بار آورد. محدثان اهل تسنن گزارش هایی از این واقعیات زشت را از زبان

۱. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۶ بیان آیه ی مذکور در این جایگاه، شاهد دیگری است که نشان می دهد که در عاشورا تقابل خط شرک با توحید نمایان بود.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۷۹، حدیث ۲۱، ص ۲۵۶.

۳. رک. متن زیارت حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام.

۴. مجلسی، حق الیقین، ج ۲، ص ۲۲۸.

۵. سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.

۶. سوره ی روم، آیه ی ۱۰.

۷. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

صحابه‌ی صدر اسلام بیان کرده‌اند که مروری بر آنها می‌تواند بعضی چشمان خواب‌آلوده را نسبت به این واقعیت‌های ناخوشایند بگشاید:

۱. بخاری از ام‌الدرداء - همسر ابودرداء صحابی مشهور - خشم همسر خود را روایت می‌کند از آنکه تمام دین پیغمبر را در آن مدت کوتاه تغییر داده‌اند و فقط نماز جماعت باقی مانده است! دخل علی ابوالدرداء وهو مغضب. قلت: ما أغضبك؟ قال: والله ما أعرف من أمة محمد [صلی الله علیه وآله] شیئا الا انهم یصلون جمیعا.<sup>۲</sup>

۲. ترمذی همین مضمون را از انس روایت می‌کند: عن انس بن مالک قال: ما أعرف شیئا مما كنا علیه علی عهد النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم. فقلت: این الصلاة؟ قال: أو لم تصنعوا فی صلاتکم ما قد علمتم؟<sup>۳</sup>

۳. ابن اثیر جزیری روایت می‌کند: قال الزهیری: دخلت علی انس و هو بیکی. فقلت: ما بیکیک؟ قال: ما أعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلاة. وهذه الصلاة قد ضیعت.<sup>۴</sup>

۴. پیشوای شافعی‌ها آورده است: کل سنن رسول الله [صلی الله علیه وآله و سلم] قد غیّرت حتی الصلاة.<sup>۵</sup>

باری، این گونه تحریف‌ها ادامه یافت، نهادینه شد، به توجیه آنها پرداختند و هر روز بر آن افزودند، تا آنجا که حاکمی به نام ولید - مدعی جانشینی رسول الله - قرآن مقدس را تیرباران کرد و در نهایت جسارت گفت: «برونزد خدایت شکایت کن، و بگو که ولید مرا درید!»<sup>۶</sup> توجیه این گونه جنایات - که خود، جنایتی هم طراز آنها یا بدتر از آنها است - به آنجا کشید که سده‌های بعد، ابن خلدون با مدعای تحلیل تاریخ اسلام می‌نویسد: «خلافت، مروان و بنی مروان را به قدر سرسوزنی از عدالت دور نساخت»!<sup>۷</sup>

در چنان روزهایی است که شهدای بزرگوار کربلا با قبول مظلومیت و شهادت، چهره‌ی پنهان آن نابکاران را برای افراد منصف روشن ساختند و راه هدایت را به آیندگان نشان دادند. مقام

۱. در نسخه به جای این کلمه «امر» آمده است که چندان معنا را عوض نمی‌کند.

۲. ابن اثیر جزیری این خبر را از بخاری نقل نموده است (رک. ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامع الاصول، ج ۵، ص ۵۷۰، باب صلاة الجماعة؛ البخاری، ابوعبدالله، صحیح البخاری، حدیث ۶۵۰. باب فضل صلاة الفجر فی جماعة).

۳. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۶۳۲، رقم ۲۴۴۷، باب ۱۷: صفة یوم القیامة.

۴. ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۹۱، فی الاعتصام بالکتاب و السنة، باب اول.

۵. ابن ادریس الشافعی، الأم، ج ۱، ص ۲۲۸.

۶. المسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۳، حوادث سال ۱۲۵ق؛ الدیاربکری، حسین بن محمد، تاریخ الحمیس فی احوال أنفس النفیس، ج ۲، ص ۳۲۰.

۷. ابن خلدون، مقدمه‌ی ابن خلدون، ص ۲۰۶.

این شهیدان چنان والا است که در زیارت ناحیه ی مقدسه خطاب به آن بزرگ مردان آسمانی می خوانیم: «حشرنا الله معکم فی المستشهدین، و رزقنا مرافقتکم فی اعلی علیین»<sup>۱</sup>.  
 محدث بزرگ مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(۲)</sup> ذیل این جمله می نویسد: «به این فقره از زیارت شریفه دقت کن که این کلمات - که صادر از ناحیه ی مقدسه است - حکایت از مقامات شهدای کربلا دارد، تا آنجا که عقل عاقلان بدان نتواند رسید و در فضیلت آن بزرگواران همین بس»<sup>۲</sup>. این جملات در مورد عموم شهدای کربلا است، چه رسد به سردار شهید بی مانندی که به تعبیر امام سجاد علیه السلام، تمام شهدا در روز قیامت به او غبطه می برند.<sup>۳</sup> در پیشگاه چنین بزرگ مردی است که امام صادق صلوات الله علیه می فرماید: «فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین»<sup>۴</sup>.  
 این کلمات نورانی گوشه ای از مقامات فرزند شجاع و بصیر امیر المؤمنین<sup>(ع)</sup> را نشان می دهد که جان داد تا ایمان بماند. سلام الله علیه.

### فصل چهارم - تفاوت درجات در نظام عبودیت

توحید حقیقی است قلبی، که باید به زبان ابراز و اعلام شود؛ این اعلام و ابراز همان است که در فرهنگ دینی از آن به "اسلام آوردن" تعبیر می شود. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا جای گرفت، نخستین ندای او به مردم مکه - بلکه به مردم جهان - این جمله ی جاودانه بود: «ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله و خلع الانداد...»<sup>۵</sup> و در تعبیر دیگر فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»<sup>۶</sup>.

اسلام آوردن یعنی اعلام این حقیقت به زبان که: من خدای جز الله به خدایی نمی شناسم و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را پیامبر او می دانم. کسانی که در این فضیلت بزرگ سبقت گیرند، درجه ی بالایی ایمان و فضیلت را به دست می آورند. یکی از مسلمات تاریخ آن است که نخستین کسی که اظهار اسلام کرده، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است که لقب «اول من اسلم» را به خود اختصاص داده است.<sup>۷</sup>

۱. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. الصدوق، الخصال، ص ۶۸، باب اثنین، حدیث ۱۰۱.

۴. رک. متن زیارت حضرت ابي الفضل العباس<sup>(ع)</sup>.

۵. المجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۹.

۶. همان، ص ۲۰۲.

۷. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۳، صص ۲۹-۳۳ و ۳۶؛ الحاکم النیسابوری، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶ که ذهبی نیز آن را صحیح دانسته است؛ الطبری، ابوعبدالله، ذخائر العقبی، ص ۵۸؛

علامه امینی بجئی گسترده در کتاب *الغدیر* ج ۳ ص ۲۲۰ به بعد آورده است؛ وی علاوه بر نقل منابع دیگری از اهل تسنن در این مورد، به این نکته‌ی مهم اشاره می‌کند که «اول من اسلم» بودن آن حضرت، هم به جهت عددی است و هم به جهت درجه؛ به این معنی که هم نخستین مسلمان بود و هم رتبه‌ی اول، در میان مسلمانان را حائز بود.

یک تفاوت آشکار بین آن حضرت با دیگران که نشان می‌دهد آن گرامی با دیگران قابل قیاس نیست، اینکه اسلام آوردن دیگران، اسلام پس از شرک است، در حالی که حضرت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> هیچ‌گاه مشرک نبوده تا پس از آن مسلمان شود. بلکه اسلام آوردن او به معنای اعلام شهادتین بوده است، همان‌گونه که در مورد پیامبران در قرآن آمده است، از جمله در آیات ۱۳۱ تا ۱۳۳ سوره‌ی بقره: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ... إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

در این آیات، اسلام آوردن چندین پیامبر بزرگ خدا گزارش می‌شود. بدیهی است که هیچ‌یک از اینان سابقه‌ی کفر و شرک نداشته‌اند، پس اسلام آوردنشان یعنی اظهار توحید و نبوت. در مورد حضرت مولی‌الموحدين نیز سخن همین است؛ آن بزرگوار، به مصداق «لم یشرك بالله طرفة عين» مؤمن آمد و مؤمن رفت.

این حقیقت که به روشنی آفتاب است، دستخوش تحریف قرار گرفت و دست‌هایی کوشیدند تا این فضیلت آشکار را به نام دیگران ثبت کنند و دیگران را "اول من اسلم" بدانند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، کوشیدند علاوه بر تحریف تاریخ، راه هدایت را بر دیگران ببندند و تقرب به درگاه الهی را - بر اساس آیه‌ی ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>۲</sup> - از آن دیگران بدانند.

گفتیم که یکی از نقش‌های زیارت، تبیین حقایق و پاسخگویی به تحریف‌ها است. در اینجا نمونه‌ای می‌بینیم. در یک جمله‌ی کوتاه از زیارتنامه‌ی ابی‌الفضل<sup>(ع)</sup> می‌خوانیم: «السلام علیک یابن اول القوم اسلاما و اقدمهم ایمانا و اقومهم بدین الله و احوطهم علی الاسلام».

الهیتمی، علی، *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۰۲ که سند را موثق دانسته است؛ ابن حنبل، *مسند احمد*، ج ۵، ص ۲۶، ذیل رقم ۲۰۵۷۳؛ *اخطب خوارزم*، موفق، *مناقب خوارزمی*، ص ۱۹۱؛ القاری، علی بن سلطان محمد، *مرقاة المفاتیح*، ج ۱۱، ص ۳۳۵؛ السیوطی، عبدالرحمن، *جامع الاحادیث*، ج ۳، ص ۱۵۲ و ج ۵، ص ۶؛ ابن الاثیر، علی بن محمد، *اسد الغابة*، ج ۴، ص ۱۸ به چند سند. این همه از منابع تسنن است؛ و گرنه بر اساس منابع شیعی مطلب بدیهی است و نیاز به سند ندارد.

۱. به عنوان نمونه رک. السیوطی، *جامع الاحادیث*، جلد اول تا سوم از قسم دوم، که تمام احادیث وارد در مورد سبقت امیرالمؤمنین و فضائل و کمالات حضرتش را به نام دیگران ثبت کرده است.

۲. سوره‌ی واقعه، آیات ۱۰-۱۱.

بدین سان می بینیم که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> مصداق واقعی آیه ی سوره ی واقعه است، یعنی سبقت و تقرب. هم سبقت در دین دارد و هم نزدیک ترین فرد به رسول خدا است؛ تا آنجا که در خطرناک ترین مواقف زندگی پیامبر- مانند آن زمان که مشرکان قصد جان حضرتش کرده بودند- آن گرمی جان برکف نهاده، در بستری پیامبر می خوابد و خود را فدایی رسول رحمت می سازد. همان موقف حساس که در باره اش آیه فرود آمد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

وصف «احوطهم علی الاسلام» از یک سوی، تفسیر آیه ی شریفه تواند بود و از سوی دیگر بیان گرکید و مکردشمنان در نادیده گرفتن همین فضائل روشن و انکار حقایق بدیهی؛ یعنی برنامه ای که گروهی صدها سال با بیان و قلم بدان اشتغال داشته اند و دارند. لذا در همین زیارتنامه ی نورانی ابی الفضل می خوانیم: «قتل الله امة قتلكم بالایدی والالسن»<sup>۲</sup>. کشتن به دست، کار کسانی است که در صحنه ی عاشورا حضور داشتند، ولی کشتن به زبان، کار کسانی است که به ترویج تحریفات پرداختند و در انکار یا کتمان یا تأویل حقایق کوشیدند. گروه اول برپیکره ی حقیقت، زبان تیغ گشودند و گروه دوم تیغ زبان. و هر دو در یک مسیر گام نهاده اند، مسیری که ترویج زیارت آگاهانه همچون جهادی در برابر آنان، نقشه هایشان را خنثی می سازد.

### فصل پنجم- تداوم بدر در کربلا

در گفتارهای پیشین اشاره شد که:

- خداوند نیازی به هیچ کس ندارد و اگر ظاهراً نصرت را از مردم می طلبد، برای نجات و سعادت خودشان است.  
- نصرت دین خدا، آزمون بزرگ اهل توحید است که به نصرت یا خذلان دین آزموده می شوند.

- یاری دین، گاهی در برابر اهل کفر است و گاه در برابر اهل نفاق. البته مقابله با اهل نفاق دشوارتر است، چون گرگ در لباس میش می آید و تشخیص را بر ظاهر بینان دشوار می سازد. در توضیح بیشتر این نکات می گوئیم: یکی از مهم ترین مواقفی که سرنوشت مسلمانان و وضعیت آخرین دین خدا را رقم زد، جنگ بدر بود. این جنگ نخستین رویارویی مستقیم مسلمانان با مشرکان پس از استقرار مسلمانان در مدینه بود؛ لذا شکست یا پیروزی در آن بسیار

۱. سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۷.

۲. همین عبارت کلیدی در دو روایت دیگر از زیارت سید الشهداء علیه السلام نیز آمده است: «قتل الله من قتلكم (قتلکم) بالایدی والالسن (رک. ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۷۹، حدیث ۱ و ۲۱، ص ۲۱۵ و ۲۵۱).

تعیین کننده به شمار می‌آمد. مشرکان با لشکری مجهزپیش آمده بودند، در برابر آنان مسلمانان در حالی به دفاع از دین برخاسته بودند که در ماه مبارک رمضان و در حال روزه‌داری می‌جنگیدند، آن هم با عددی بسیار اندک (۳۱۳ تن) و با وضع مالی بسیار سخت، به نوعی که حتی تهیه‌ی غذای سپاه بدر به راستی بر پیامبر دشوار آمده بود. با این همه استقامت و پایداری آنها در دفاع از رسول خدا و نصرت الهی زمینه‌ی پیروزی آنها را فراهم آورد. بدین‌روی، در میان تمام شهدای صدر اسلام، شهدای بدریون به گونه‌ی ویژه درخشیدند؛ چنانکه در میان صحابه نیز صحابه‌ی بدریون امتیاز خاص داشتند.

اکنون به وضعیت امت پس از رحلت پیامبر نظری می‌افکنیم. با توجه درس‌های قبلی، فرهنگ نفاق، چنان بر جامعه‌ی مسلمان حاکم شد که حتی منابع مکتب خلفا از آن می‌نالند. قرآن ضمن بیانی تکان دهنده به مسلمانان هشدار داد که در صورت کفران نعمت، زیانی به خدا نمی‌رسد، بلکه آنان خود زیان می‌بینند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»<sup>۱</sup>.

آیا تلاش‌های دشمنان و مخالفان پیامبران پیشین مکتب آسمانی وحی را به شکست کشانید؟ اینک تاریخ چون آینه‌ای صاف و روشن پیش‌روی شما است، ببینید و عبرت بگیرید. ضامن پیروزی نهایی این حقایق، اراده‌ی خدایی است که آنها را فرستاده و با فطرت درونی انسان هماهنگ ساخته است. پس ممکن است که در کوتاه مدت سلطه‌ای از آن اهل باطل باشد، اما در درازمدت، غلبه با حق و اهل آن است.

قرآن در بیانی دیگر به آنان تذکر داد: «الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ يَسْتَمِعُونَ لَهُمْ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»<sup>۲</sup> و درباره‌ی گروهی که اکثریت دارند، چنین فرمود تا دین باوران راستین عبرت گیرند: «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»<sup>۳</sup>. این همه تذکرو یادآوری‌های خداوند در قالب بیان قصص امت‌های گذشته برای آن بود که کارهای آینده‌ی امت را به روشنی می‌دید. به همین دلیل، پیامبر، خط روشن هدایت پس از خود را ترسیم کرده بود که چه کسانی هستند که صلح و جنگ با آنها، صلح و جنگ با پیامبر است.

به این گزارش تاریخی توجه کنید: «ابن عباس از کنار گروهی گذشت که (در اثربلیغات منفی مخالفان) به بدگویی و سبّ امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> اشتغال داشتند. ابن عباس که در آن زمان نابینا شده بود، صدای آنها را شنید و به همراه خود گفت: مرا نزد اینان ببر. وقتی کنار آنها رسید، گفت: کدام یک از شما خدا را سبّ می‌کرد؟ گفتند: پناه می‌بریم به خدا از سبّ خداوند. پرسید:

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۴.

۲. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۳.

کدامیک از شما مرتکب سبّ رسول خدا شد؟ گفتند: پناه می‌بریم به خدا از سبّ رسول خدا. پرسید: آیا سبّ علی بن ابی طالب نمی‌کردید؟ گفتند: آری، چنین بود. گفت: گواهی می‌دهم که از رسول خدا شنیدم که فرمود: هر کس مرا سبّ کند، خدا را سبّ کرده و هر کس علی را سبّ کند مرتکب سبّ من شده است»<sup>۱</sup>.

در روایت شیخ صدوق آمده است: «آنان گفتند: کسی که سبّ خدا کند مشرک شده و کسی که سبّ رسول خدا کند کفرورزیده است»<sup>۲</sup>.

بدین سان، ابن عباس از آنها اقرار گرفت که با ارتکاب آن عمل، به ورطه‌ی شرک و کفر افتاده‌اند، مگر آنکه دست از کار زشت خود (سبّ مولی‌الموحدین علیه‌السلام) بردارند. به عبارت دیگر، ابن عباس هشدارهای الهی را به یادشان آورد که مبادا پس از رحلت پیامبر، به ورطه‌ی بازگشت به جاهلیت سقوط کنند و راه انکار نعمت الهی یعنی کفر را در پیش گیرند. شواهد در این زمینه فراوان است که در این مجال مختصر نمی‌گنجد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها در حضور گروه‌های متعدد و در موقعیت‌های مختلف فرمود: «انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم»<sup>۳</sup>. همچنین ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «رسول خدا در هزار مورد فرمود: ای علی! هر که با تو در مقام جنگ باشد، من با او در مقام جنگ هستم»<sup>۴</sup>.

پس از این مقدمات می‌گوییم: کسانی که در غزه‌ی بدر در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر مشرکان و بت پرستان ایستادند، اجر جهاد در راه خدا و یاری پیامبر در وضعیت دشوار آن زمان را دارند. ولی پس از گذشت چند دهه تبلیغات و تحریف‌های منافقان هوای مه‌آلودی پدید آمد که تشخیص حق از باطل را بسیار دشوار ساخت. در اینجا بزرگ‌مردانی به یاری دین شتافتند که از یک سو، پاداش مجاهدان بدر را دارند، یعنی جهاد در راه خدا و یاری خاندان پیامبر در وضعیت بسیار دشوار. اما از سوی دیگر، پاداشی دیگر دارند؛ شناختن راه حق در میان آن همه کوره راه‌ها، ایمان آوردن به آن، شناساندن آن به دیگران و نصرت آن. یعنی در افتادن با منافقان که به مراتب سخت‌تر از جنگ با کافران است. اگر ما امروز نسبت به حقانیت این شاهراه هدایت، معرفت و ایمان داریم، این معرفت و ایمان را مدیون حجت‌های الهی هستیم که لحظه لحظه‌ی عمر گرامی و پربرکت خود را بر سرتیپین این‌گونه حقایق نهادند.

در زیارت حضرت ابی الفضل از زبان امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «اشهد و أشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدئیون و المجاهدون فی سبیل الله...». در این جمله،

۱. التستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۸ به نقل از مروج الذهب مسعودی.

۲. المجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۱ به نقل از الامالی صدوق.

۳. التستری، احقاق الحق و ملحقاته، ج ۹، صص ۱۶۱-۱۷۴ به نقل از منابع فراوان اهل تسنن.

۴. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۴.

هم شهادت دادن امام صادق صلوات الله علیه براین حقیقت مهم است و هم این نکته که حضرتش خداوند متعال را برآن گواه می‌گیرد.

این یقین حجت معصوم خدا، دیدگان ما را به نکاتی که گفتیم، می‌گشاید که راه ابی الفضل و شهدای کربلا همان راه مجاهدان بدر و شهدای صحابی صدر اسلام بود؛ بلکه می‌توان گفت که اگر ایشار شهدای کربلا نمی‌بود، آرمان بلند و آسمانی بدریون در میان دنیاگرایی و تحریف‌گری مدعیان ناخلف جانشینی پیامبرگم و محومی شد و امروز اثری از آن برجای نمانده بود؛ آرمان هدایت قطعی در برابر ضلالت محض.

### فصل ششم - حیات طیبه در گرو زیارت

زائر در دعای بعد از زیارت، از خداوند متعال می‌خواهد که: «ان تصلی علی محمد و آله الطاهرین و ان تجعل..... حیاتی بهم طيبة...»، زائر از خدایش حیات طیبه را به برکت پیامبر و اهل بیتش می‌خواهد. در این مورد به چند نکته توجه می‌شود:

این درخواست به دلیل اهمیت در زمان‌ها، مکان‌ها و موقعیت‌های دیگر نیز مطرح می‌شود:

- زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه: احیته بعد الممات حیاة طیبة؛<sup>۱</sup>

- سحرهای ماه رمضان در دعای ابو حمزه؛<sup>۲</sup>

- روز سوم ماه رمضان؛<sup>۳</sup>

- روز سی ام ماه رمضان؛<sup>۴</sup>

- شب و روز عرفه؛<sup>۵</sup>

- روز غدیر؛<sup>۶</sup>

- روز مباهله؛<sup>۷</sup>

- روز ۱۷ ربیع الاول؛<sup>۸</sup>

۱. ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۵۴؛ ابن الطاوس، السید علی، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۶۳؛ العاملی الکفعمی، تقی الدین ابراهیم، البلد الامین، ص ۳۶۳. تأمل در این عبارت بسیار درس آموز است: حیات طیبه‌ی بعد از زندگی عادی دنیوی.

۲. ابن الطاوس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۷۴.

۳. ابن الطاوس، همان، ج ۱، ص ۱۲۲؛ الکفعمی، البلد الامین، ص ۱۲۳.

۴. ابن الطاوس، همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵. همان، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۳۵۶.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۸۷.

۷. همان، ج ۱، ص ۵۲۰ و ۵۲۲.

۸. همان، ج ۲، ص ۶۱۴.





- سحرهای جمعه به تعلیم حضرت بقیة الله ارواحنا فداء.<sup>۱</sup>

۲. حیات طیبه چیست؟ چرا در موارد متعدد مقدس - از جهت زمان و مکان - به تعلیم ائمه ی اطهار علیهم السلام این خواسته را از خدا می خواهیم؟ قرآن حیات طیبه را در گرو ایمان و عمل صالح می داند.<sup>۲</sup> در روایات ائمه ی اطهار، حیات طیبه را به قناعت تفسیر کرده اند.<sup>۳</sup> در یک حدیث، علاوه بر قناعت، «رضا به قضای الهی» نیز مطرح شده است.<sup>۴</sup> بدیهی است که تمام این معانی فقط با قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

در یک حدیث قدسی آمده است که برای اینکه انسان به حیات طیبه دست یابد، باید شکر خدا و سپاس از والدین را همواره مدنظر گیرد.<sup>۵</sup> آیا این مطلب با ولایت اهل بیت (ع) ارتباط دارد یا نه؟ علامه مجلسی در بیانی ارزشمند - که در جاهای دیگر نیز به کار می آید - به این پرسش پاسخ می گوید. علامه مجلسی ابتدا این حدیث را از تفسیر فرات کوفی نقل می کند که امام صادق صلوات الله علیه فرمود: «ان المؤمن اذا مات، رأى رسول الله و علیا یحضرانه، و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: انا احد الوالدين و علی الآخر. قال: قلت: و أئى موضع ذلك من كتاب الله؟ قال: قوله: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.<sup>۶</sup>

سپس در تبیین این حدیث می نویسد: «پیش از این اخباری در این موضوع آوردیم. انسان حیاتی بدنی با روح حیوانی دارد، و نیز حیاتی ابدی به علم، ایمان و کمالات روحانی که سبب رستگاری او به سعادت جاودانه می شود.» خدای تعالی در قرآن، کافران را «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ»<sup>۷</sup> وصف می کند. از سوی دیگر، مردگانی را که با ایمان کامل از دنیا می روند، به عنوان زندگان می ستاید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ»<sup>۸</sup> و نیز فرمود: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۹</sup> و آیات دیگر.

از سوی دیگر حق والدین در زندگی فانی دنیا برای نشوونمای انسان مدخلیت دارد تا در دنیا

۱. همو، مهج الدعوات، ص ۲۸۷؛ الکفعمی، البلد الامین، ص ۳۹۸.

۲. سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

۳. ابن ابی فراس، مجموعة ورام، ج ۲، ص ۱۷۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۵۵؛ البحرانی، هاشم، تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۴۵۲.

۴. العروسی الحویزی، عبدعلی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۸۴.

۵. الازبلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۲۲.

۶. المجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۳.

۷. سوره ی نمل، آیه ی ۸۰.

۸. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۹. سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

رشد یابد و قوی شود، اما برای حیات معنوی باید حق پیامبر و ائمه علیهم السلام را ادا کرد. ادای این حق از دو جهت واجب است: یکی به جهت نعمت‌های دنیوی که مردم در دنیا به طفیل و برکت اهل بیت، حیات و رزق و بقا دارند و عذاب از آنها دفع می‌شود. ولی مهم‌تر از آن جهت دوم است، یعنی جنبه‌ی معنوی که مردم به هدایت آنها راه می‌یابند، از انوارشان بهره می‌گیرند و از سرچشمه‌های علمشان سیراب می‌شوند. بدین‌سان خداوند به حیات طیبه، آنها را زنده می‌دارد که همواره با آنها است. پس آنان اند پدران روحانی حقیقی روحانی که مردم باید حقوق آنها را پاس دارند، مبدا عاق آنها شوند، چنانکه پیامبر<sup>(ص)</sup> به امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمود: «انا و انت ابوا هذه الامة».

راغب در مفردات گوید: آب یعنی پدر. البته هرکس سبب در طریق ایجاد شیئی یا اصلاح یا ظهور آن باشد، او نیز آب به شمار می‌آید. براین اساس، معلم نیز پدر انسان به شمار می‌آید. آیه‌ی «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ»<sup>۱</sup> را به علمای دین تفسیر کرده‌اند که مردم را با علم خود نشو و نما می‌دهند. براین اساس نیز بالاترین معلم امت، پیامبر و خاندان نور علیهم السلام هستند که بیشترین حق تعلیم را بر امت دارند؛ بلکه هرکس به دیگری علم آموزد، ریزه‌خوار خوان احسان آن بزرگواران است»<sup>۲</sup>.

با این توضیح علامه مجلسی روشن می‌شود که در این مورد و موارد مشابه، هم ظاهر احادیث یاد شده، حجیت دارد و هم باطن آنها که در مورد ولایت است.

۳. برای توضیح بیشتر مطالبی که آوردیم، به بیان یکی از معجزات امام سجاد<sup>(ع)</sup> می‌پردازیم که مستقیماً به حیات طیبه ارتباط می‌یابد، ضمن آنکه آموزه‌های مهم دیگری در بردارد. محدث جلیل‌القدر سید هاشم بحرانی روایت می‌کند که: یکی از شیعیان بلخ در سال‌های متمادی به حج بیت‌الله الحرام و زیارت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفت. آنگاه به حضور امام سجاد صلوات‌الله‌علیه می‌رسید، هدایایی به ایشان می‌داد، پرسش‌های خود را از حضور حضرتش می‌پرسید و به بلخ باز می‌گشت. یک بار همسرش به او گفت: تو، به این مرد (امام) تحفه‌هایی می‌دهی، اما او در برابر، چیزی به تو نمی‌دهد. مرد گفت: این بزرگوار که به او هدایا می‌دهیم، پادشاه دنیا و آخرت است و تمام دارایی مردم در اختیار اوست، زیرا خلیفه و حجت خدا است و فرزند پیامبر. او مولای ما و پیشوای ما است. زن که این را شنید، زبان از ملامت باز داشت. بار دیگر مرد به سفر حج رفت و خدمت امام سجاد<sup>(ع)</sup> رسید. غذایی خورد و دست شست. با آنکه مهمان امام<sup>(ع)</sup> بود، ابتدا او بردست امام<sup>(ع)</sup> آب ریخت. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: تو مهمان ما هستی، چگونه

۱. سوره‌ی زخرف، آیات ۲۲-۲۳.

۲. المجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۱۳-۱۵.

بردست من آب می ریزی؟ گفت: این کار را دوست می دارم. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: حال که چنین است، چیزی نشانت دهم که دوست می داری و می پسندی و دیده ات بدان روشن می شود. مرد آب بردستان امام<sup>(ع)</sup> ریخت تا ثلث طشت پر شد. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: این چیست؟ مرد گفت: آب. فرمود: یا قوت سرخ است. مرد بلخی نگاه کرد و دید که قطرات آب به اذن الهی به یا قوت سرخ بدل می شوند. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: آب بریز. آب ریخت تا دو ثلث طشت پر شد. امام<sup>(ع)</sup> پرسید: این چیست؟ مانند پیش این بار به زمرد سبز تبدیل شد. بار سوم یعنی ثلث آخر طشت، قطرات آب به دُر سفید بدل شد. مرد نگاه کرد و طشت را پر از درّو یا قوت و زمرد دید. بسیار تعجب کرد و بردستان امام<sup>(ع)</sup> بوسه زد. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: ای مرد! ما چیزی نداشتیم که در برابر هدایایت به تو بدهیم. اما این جواهرات را بگیر، به عنوان عوض هدیه ات و از همسرت پوزش بخواه، زیرا به سوی ما آمده است. بلخی سراز خجلت به زیر انداخت و گفت: مولایم! چه کسی شما را از کلام همسرم خبر داد؟ بی شک شما از خاندان نبوت هستید. بلخی با امام<sup>(ع)</sup> وداع کرد و جواهرات را گرفت و نزد همسرش آورد و قصه را برایش بازگفت. زن گفت: چه کسی کلام مرا به او خبر داد؟ مرد پاسخ داد: مگر به تو نگفتم که او از خاندان علم و معجزات آشکار است؟ زن به سجده ی شکر افتاد و مرد را به خدای بزرگ سوگند داد که او را به زیارت امام سجاد<sup>(ع)</sup> ببرد تا حضرتش را ببیند. سال بعد که مرد به حج رفت، همسرش را به همراه برد. زن در منزلی نزدیک مدینه درگذشت. مرد با حالت اندوه و گریه نزد امام<sup>(ع)</sup> رفت و در مورد همسرش - که در دل آرزوی حج بیت الله و زیارت رسول خدا<sup>(ص)</sup> و دیدار امام<sup>(ع)</sup> را داشت - به حضرتش خبر داد. امام<sup>(ع)</sup> برخاست، دو رکعت نماز گزارد و دعاهایی خواند که مستجاب شد. سپس به مرد فرمود: برخیز و نزد همسرت برو، که خدای عزوجل به قدرت و حکمت خود او را حیات مجدد بخشید، همان خدایی که به استخوان های مرده جان می بخشد.

مرد به سرعت و شادمانی رفت و در خیمه اش همسرش را صحیح و سالم دید. خوشنودتر شد و عقیده اش نسبت به امام<sup>(ع)</sup> استوارتر گردید. به زن گفت: چگونه خداوند تورا زندگی بخشید؟ زن گفت: ملک الموت نزد من آمد و روح مرا قبض کرد و خواست بالا ببرد که مردی با صفت های فلان و فلان نزد او آمد. مرد که این را شنید، گفت: این ویژگی ها که بر شمردی، همه ی صفات مولایم امام سجاد<sup>(ع)</sup> است. زن ادامه داد: ملک الموت بردستان آن بزرگوار بوسه زد، برپاهایش افتاد و بوسه می زد و می گفت: السلام علیک یا حجة الله فی ارضه، السلام علیک یا زین العابدین.

امام<sup>(ع)</sup> پاسخ سلام به ملک الموت داد و فرمود: روح این زن را به بدنش بازگردان که به قصدی به زیارت ما آمده است و من از خدایم خواسته ام که سی سال بر عمر او بیفزاید و به

او حیات طیبه بدهد، بدان جهت که زائرما است، زیرا که زائرما حق برما دارد. ملک الموت گفت: سمعا و طاعة. ای ولیّ خدا! گوش به فرمانم. سپس روح مرا به بدنم بازگرداند. من دیدم که ملک الموت دست مبارک حضرتش را بوسید و از نزد من بیرون رفت.

مرد همسرش را به حضور امام<sup>(ع)</sup> آورد. امام<sup>(ع)</sup> میان اصحابش نشسته بود. زن برپای حضرتش افتاد، می بوسید و می گفت: به خدا قسم، این است سرور و مولایم، و این همان بزرگواری است که خداوند به برکت دعایش به من حیات بخشید. راوی گوید: آن زن و مرد بلخی بقیه عمر خود را با زندگی پاک در جوار امام سجاد<sup>(ع)</sup> بودند تا وقتی که از دنیا رفتند.<sup>۱</sup>

### سخن پایانی

آنچه در این گفتار و گفتار پیشین خواندیم، قطره‌ای بود از دریای حقایق که در زیارتنامه‌های معتبر صادره از خاندان وحی<sup>علیهم السلام</sup> موج می‌زند. بی‌تردید چنین دریایی موج خیز در ظرف کوچک اندیشه‌ی ما نمی‌گنجد؛ با وجود این، چنین بایسته‌ی مهمی چنان به فراموشی سپرده شده که چندان مجال برای بازیابی درونمایه‌ی زیارات پیش نمی‌آید.

با این همه خدا را شاکریم که چنین فرصت و مجال را فراهم ساخت تا همین اندک یافته‌ها را عرضه بداریم و بر همین مبنا، بدانیم که بسی حقایق در زیارات دیگر هنوز وجود دارد که کاویده نشده است؛ آنگاه همگان خصوصاً اهل تحقیق را به این مهم فرا خوانیم. باید بدانیم که این کمترین شکرگذاری ما نسبت به این حقایق والای الهی است. توفیق بیشتر در این مسیر را از خدای حکیم می‌طلبیم.



۱. البحرانی، هاشم، حلیة الابرار، ج ۴، صص ۲۶۹-۲۷۲؛ همو، مدینة المعاجز، ج ۴، صص ۳۱۱-۳۱۵.

## منابع

قرآن کریم

ابن ابی الحدید المعتزلی، عزالدین عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۵م/۱۴۱۵ق.

ابن ادريس الشافعي، محمد بن ادريس، الأثر، بیروت، دار ابن حزم، ۲۰۰۵م/۱۴۲۶ق.

ابن الأثیر، علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

ابن الاثیر، مبارک بن محمد، جامع الاصول فی احادیث الرسول (ص)، دمشق، مكتبة الحلواني، ۱۳۹۴ق.

ابن الطاوس، السید علی، اقبال الاعمال، چاپ گراوری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.

-----، مهج الدعوات فی الادعية والاحراز، تهران، کتابخانه سنائی، بی تا.

ابن المشهدی، ابو عبد الله محمد بن جعفر، المزار الکبیر، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، قم، نشر القیوم، ۱۴۱۹ق.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، الردّ علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۵م/۱۴۲۷ق.

ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ریاض، بیت الافکار الدولیة، ۲۰۰۵م.

ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، قم، نشر الفقاهة، ۱۳۷۸ش.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ترجمه ی محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.

اخطب خوارزم (الخوارزمی)، موفق بن احمد، المناقب، قم، جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۴ق.

الإربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تصحیح ابراهیم میانجی، قم، نشر ادب الحوزة، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۴ش.

البحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الاسلامیة، قم، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۴ق.

-----، حلیة الابرار فی فضائل محمد وآله الاطهار علیهم السلام، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۲م/۱۴۱۳ق.

-----، مدینة المعاجز الائمة الاثنی عشر<sup>(ع)</sup> ودلائل الحجج علی البشر، قم، المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

البخاری، ابو عبد الله، صحیح الامام البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.

الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق محمد عبدالله محمد علی، القاهرة، دار ابن الهیثم، ۲۰۰۴م.

التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، جماعة المدرّسین بقم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

التستری، قاضی نور الله، احقاق الحق مع ملحقات احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی<sup>(ع)</sup>، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی<sup>(ع)</sup>، ۱۳۷۶-۱۴۲۱ق.

الحاکم النیسابوری، ابو عبد الله محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و تقدیم و دراسه

- محمود مطرجی، بیروت، دار الفکر، ١٤٢٢-١٤٢١ق/ ٢٠٠٢-٢٠٠١م.
- الدياربكرى، حسين بن محمد، تاريخ الخميس في احوال انفس النفيس، بيروت، مؤسسة شعبان، بيتا.
- السيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، جامع الاحاديث = الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير = المسانيد و  
المراسيل، جمع وترتيب عباس احمد صقرو احمد عبدالجواد، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
- الشريف الرضى، ابوالحسن محمد، نهج البلاغه، با ترجمه و شرح علينقى فيض الاسلام، تهران، بى ناشر،  
١٣٦٧ق.
- الصدوق، ابوجعفر محمد بن على، الامالى، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية - مؤسسة البعثة، تهران،  
مؤسسة البعثة، مركز الطباعة والنشر، ١٤١٧ق.
- ، الخصال، تحقيق على اكبر غفارى، قم، جماعة المدرسين في الحوزة  
العلمية، ١٣٦٢ش.
- ، علل الشرايع، بيروت مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٩٨٨م/ ١٤٠٨ق.
- ، عيون اخبار الرضا عليه السلام، قم مكتبة الحيدرية، ١٤٢٥ق.
- الطبرى، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى، القاهرة، مكتبة القدسى، ١٣٥٦ق.
- العاملى الكفعمى، تقى الدين ابراهيم بن على، البلد الامين والدرع الحصين، تحقيق علاء الدين الاعلمى،  
بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ٢٠٠٤م.
- العروسى الحويزى، عبدعلى بن جمعة، تفسير نور الثقلين، تحقيق السيد على عاشور، بيروت، مؤسسة  
التاريخ العربى، ١٤٢٢ق/ ٢٠٠١م.
- عسكرى، مرتضى، نقش ائمه در احياء دين، تهران، منير، ١٣٨٢ش.
- القارى، على بن سلطان محمد، مرآة المفاتيح فى شرح المصابيح، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٢ق/ ٢٠٠٢م.
- قى، شيخ عباس، نفس المهموم، قم، ذوى القربى، ١٤٢١ق.
- القمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى تحقيق طيب الموسوى الجزائرى، ال نجف الاشرف، مكتبة الهدى،  
١٣٨٧ق.
- القندوزى الحنفى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة لذوى القربى، تحقيق على جمال اشرف الحسينى، قم،  
دارالاسوة، ١٤١٦ق.
- الكلىنى، ابوجعفر، الكافى، ج١، تصحيح على اكبر غفارى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٨٨ق.
- المجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، بحار الانوار، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٩٨٣م/ ١٤٠٣ق.
- ، حق اليقين، تهران، جاويدان، ١٣٦٢ش.
- ، حق اليقين، تهران، علمى، ١٣٣٤ش.
- المسعودى، على بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، تصحيح شارل پلا، چاپ سوم، قم، شريف  
الرضى، ١٤٢٢ق.
- ابن ابى فراس، ابوالحسن مسعود ورام، تنبيه الخواطر و نزهه النواظر: المعروف ب مجموعة ورام، تهران،  
دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٨ش.
- الهيثمى، على بن ابى بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق.